

درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۱۷ آذر ماه ۱۳۹۳

مصادف با: ۱۵ صفر ۱۴۳۶

جلسه: ۴۰

موضوع کلی: مشتق

موضوع جزئی: تنبیهاات - تنبیه اول (بساطت و ترکیب مشتق)

سال: ششم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

کلام شارح مطالع

در تنبیه اول بعد از معلوم شدن معنای بسیط و مرکب، نوبت به بررسی اقوال و ادله آنها می رسد. گفتیم در این مسئله دو قول وجود دارد: برخی قائل به بساطت مفهوم مشتق هستند و بعضی نیز قائل به ترکیب مفهوم مشتق هستند. مرحوم محقق خراسانی، اجمالا به این ادله و اقوال اشاره کردند و ایرادات و اشکالاتی که نسبت به این اقوال ذکر شده را بیان کردند. شارح مطالع در تعریف فکر گفته: "الفکر هو ترتیب امور معلومه لتحصیل امر مجهول". به ترتیب و کنار هم گذاشتن امور معلوم برای بدست آوردن و کشف یک امر مجهول، فکر می گویند.

در این تعریف، کلمه امور اخذ شده. امور جمع است و چون مراد از جمع، در اینجا جمع منطقی است پس حداقل باید دو امر معلوم در کنار هم گذاشته شوند تا بتوانیم امر مجهول را کشف کنیم. معنای این سخن این است که با یک چیز نمی توانیم امر مجهول را کشف کنیم. این تعریفی است که مشهور منطقیین در مورد فکر ارائه داده اند.

اشکال

در اینجا ممکن است اشکالی مطرح شود و آن اینکه همیشه کشف امر مجهول متوقف بر کنار هم قرار دادن دو امر معلوم نیست بلکه در برخی از موارد از راه یک امر معلوم هم می توان مجهول را کشف کرد. مثلا در تعریف انسان، گفته شده که الانسان؛ حیوان ناطق، اگر بخواهیم مجهولی مانند انسان را کشف کنیم، از کنار هم قرار هم دادن دو امر مانند حیوان و ناطق، حقیقت انسان را کشف می کنیم و بدست می آوریم اما راه کشف مجهول، منحصر در کنار هم قرار دادن این دو امر نیست بلکه می توانیم انسان را با یک امر مانند فصل به تنهایی بشناسیم. اگر در مقام تعریف انسان گفته شود ناطق، آیا برای شناختن انسان و کشف این مجهول کافی نیست؟ یا مثلا بجای فصل که جزء ذاتی است، می توانیم عرض خاص انسان را ذکر کنیم یعنی بگوئیم الانسان؛ ضاحک، که ضاحک عرض خاص انسان است اما در عین حال معرف حقیقت انسان است.

پس اینکه در تعریف فکر گفته شده هو ترتیب امور معلومه، تا امر مجهول کشف شود درست نیست چون همان طور که گفته شد لازم نیست که حتما دو امر باشد تا معنای مجهول کشف شود بلکه با یک امر هم می توان مجهول را شناخت. این اشکالی است که به تعریف فکر وارد شده است.

شارح مطالع به این اشکال پاسخ می دهد. ایشان می گویند: اگر در تعریف انسان، فقط فصل ذکر شود در اینجا در واقع یک امر نیست بلکه دو امر است. «الانسان ناطق» در واقع عبارت است از «الانسان شیءٌ ثبت له النطق» ناطق که به عنوان معرف انسان گفته شده در واقع دو چیز است. پس باز هم ترتیب امور معلومه لتحصیل امر مجهول وجود دارد. یا مثلاً در «الانسان ضاحک» آنچه که در مقام تعریف انسان گفته شده به حسب ظاهر یک امر است اما در حقیقت به معنای «شیءٌ له الضحک» است لذا باز در اینجا هم دو چیز معلوم در کنار یکدیگر قرار گرفته اند تا مجهولی به نام انسان کشف شود. خلاصه آنکه تعریفی برای فکر ارائه شده و اشکالی نیز بر این تعریف شد که اگر فکر عبارت است از ترتیب «امور معلومه تحصيل امر مجهول» پس چرا در بعضی از موارد حتی با یک امر هم می توانیم مجهول را کشف کنیم؟ شارح مطالع جواب داده که یک امر در هیچ جا، معرف و محصل مجهول نیست و مواردی را که شما گمان می کنید یک امر است در واقع دو امر است. یعنی ضاحک و ناطق در واقع به معنای «شیءٌ له الضحک» و «شیءٌ له النطق» است.

#### اشکال محقق شریف به شارح مطالع

محقق شریف در حاشیه شرح مطالع به پاسخی که شارح مطالع داده، اشکال کرده است. ایشان فرموده: ناطق و ضاحک در واقع دو امر نیستند بلکه یک امر هستند. زیرا مثلاً شما ضاحک را به «شیءٌ له الضحک» معنا کرده اید، معنای ضحک مشخص است اما سوال اینجاست که منظور از شیء که به عنوان امر مستقل در کنار ضحک قرار داده شده، چیست؟ در اینجا یا مفهوم شیء مراد است یا مصداق آن، و از این دو حال خارج نیست و هر دو مبتلا به اشکال است.

الف) اگر منظور، مفهوم شیء باشد، در الانسان؛ «شیءٌ له الضحک» مفهوم شیء اخذ شده است. اگر مفهوم شیء اینجا اخذ شده باشد، در واقع یک عنوان که بر همه ی موجودات عالم صدق می کند و عرض عام موجودات عالم است در این جمله اخذ شده چون شیئیت جزء ذاتیات اشیاء عالم نیست بلکه شیء هم بر واجب صدق می کند و هم بر ممکن صدق می کند و حتی می توانیم بگوئیم که شیء بر ممتنع هم صدق می کند زیرا مفهوم شیء حتی بر عنوان شریک الباری هم صدق می کند. پس شیء در واقع جوهر نیست و عرض عام است چون بر تمامی مقولات یعنی چه جواهر و چه اعراض و واجب یا ممکن یا ممتنع صدق می کند. حال اگر مفهوم شیء بخواهد در معنای ضاحک اخذ شده باشد، لازمه اش این است که عرض عام داخل شود در چیزی که به عنوان عرض خاص محسوب می شود.

فساد این بیان در ناطق واضح تر است. اگر بگوئیم ناطق عبارت است از «شیءٌ له النطق» و منظور از شیء، مفهوم شیء باشد، لازمه قرار دادن مفهوم شیء در مفهوم ناطق این است که چیزی که عرض عام است را داخل در فصل کنیم. یعنی آنچیزی که از ذاتیات نیست را داخل در ذاتیات کنیم و این محال است، زیرا فصل از ذاتیات شیء و مقوم ماهیت شیء است، مثلاً ناطق مقوم ماهیت انسان است. حال اگر بخواهیم و مفهوم شیء را داخل در مفهوم ناطق کنیم. در واقع عرض عام را در یک جزء ماهوی و ذاتی (یعنی فصل) که مقوم ذات است، داخل کرده ایم که این باطل است. این تالی فاسدی است که نمی توان به آن ملتزم شد. لذا نمی توانیم مفهوم شیء را داخل در تفسیر ناطق یا ضاحک کنیم و هذا باطل و لایمکن الالتزام به.

ب) اگر مصداق شیء مورد نظر باشد. در این صورت تالی فاسد دیگری پدید خواهد آمد. یعنی وقتی می گوئیم ضاحک یا ناطق، در واقع مصداق شیء که عبارت از انسان است در معنای ضاحک و ناطق اخذ شده است. طبق این بیان معنای الانسان ناطق می شود الانسان شیء له النطق و چون فرض این است که مصداق شیء خود انسان است لذا در واقع کان قضیه اینچنین می شود که الانسان؛ انسان له الضحک یا النطق، و این اشکالش این است که در اینجا جهت قضیه انقلاب پیدا می کند و این امر محال است. زیرا قضیه الانسان ضاحک، یک قضیه ممکنه است. الانسان ضاحک یعنی الانسان یمكن أن یکون ضاحکاً، که جهت قضیه در آن، امکان است. حال اگر قرار باشد که بجای ضاحک، انسان له الضحک را بیاوریم، الانسان؛ انسان له الضحک می شود و این قضیه ضروریه است. لذا در اینجا جهت امکان مبدل به جهت ضرورت شده و تبدیل و انقلاب جهت قضایا، امر مستحیلی است.

پس باید بگوئیم که در معنای مشتق مانند ضاحک یا ناطق، نه مفهوم شیء و نه مصداق شیء در آن اخذ نشده است. این اصل سخن شارح مطالع و اشکال محقق شریف صاحب حاشیه بر شرح مطالع به شارح مطالع بود.

#### محصل بحث

نتیجه اینکه در واقع محقق شریف می خواهد بساطت مفهوم مشتق را ثابت کند و مقابل آن شارح مطالع است که ترکیب مفهوم مشتق را پذیرفته است. شارح مطالع می گوید که ناطق عبارت از شیء له النطق است و صاحب حاشیه بر شرح مطالب می فرماید که نمی توانیم ناطق را به شیء له النطق تفسیر کنیم زیرا چه مفهوم و چه مصداق شیء اخذ شده باشد، هر دو مبتلا به مشکل است. لذا ضاحک و ناطق و مانند این دو، معنایی بسیط دارند و دو جزء ندارند. پس صاحب حاشیه بر شرح مطالع قصد دارد بگوید: اشکالی که به تعریف فکر گرفته شده، با پاسخ شارح مطالع حل نشده است. درست است که این بحث در منطق و مربوط به تعریف فکر است اما اشکال و جواب هایی که در اینجا ذکر شده در واقع دال بر این است که شارح مطالع، کان قائل به ترکیب مشتق است و صاحب حاشیه بر شرح مطالع نیز کان قائل به بساطت مفهوم مشتق است.

«الحمد لله رب العالمین»